

شیرازه

بازاندیشی در یک مفهوم سیاسی

کتاب «قدرت مؤسس» نوشته لوچیا روبینلی، پژوهشگر جوان کالج رایبسون در دانشگاه کمبریج، اثری در حوزه تاریخ اندیشه سیاسی و نظریه قانون اساسی است که در انتشارات دانشگاه کمبریج در سال ۲۰۲۰ منتشر شد. این کتاب پراهمیت چندی پیش در انتشارات شیرازه منتشر شد. «قدرت مؤسس» در زائر نظریه سیاسی و تاریخ ایده‌ها جای می‌گیرد و به بررسی یکی از بنیادی‌ترین مفاهیم اندیشه سیاسی یعنی «قدرت مؤسس» می‌پردازد؛ مفهومی که همواره در حاشیه بحث‌های مربوط به حاکمیت، دموکراسی و مشروعیت بوده، اما تأثیر تعیین‌کننده‌ای بر شکل‌گیری نهادهای سیاسی و قانون اساسی داشته است. روبینلی در این پژوهش، سیر تاریخی و نظری این مفهوم را از انقلاب فرانسه تا قرن بیستم و بازتاب‌های فلسفی آن در آثار متفکرانی مانند هانا آرنت دنبال می‌کند. در این کتاب پنج مقطع تاریخی بررسی شده است: نخست، انقلاب فرانسه و نقش کلیدی امانوئل سسیس در طرح ایده‌ای که قدرت مردم را در مقام بنیان‌گذاران یک نظم سیاسی جدید معرفی می‌کرد. دوم، قرن نوزدهم فرانسه که جدال میان سلطنت‌طلبان و جمهوری خواهان، قدرت مؤسس را هم به‌عنوان ابزاری برای مقاومت و هم وسیله‌ای برای تثبیت حاکمیت بازتعریف کرد. سوم، جمهوری وایمار در آلمان که در آن بحران مشروعیت و گذار به مدرنیته سیاسی، زمینه‌ای برای بازاندیشی نسبت میان حاکمیت و قدرت مؤسس فراهم آورد. چهارم، دوران پس از جنگ جهانی دوم در اروپا، جایی که بازنویسی و اصلاح قانون اساسی و تأکید بر مشارکت مردمی اهمیت یافت. در نهایت، تفسیر هانا آرنت از «قدرت مؤسس» به‌عنوان کنشی جمعی و سیاسی در برابر قرانته‌های صرفاً حقوقی یا حاکمیتی، مورد توجه قرار گرفته. روبینلی نشان می‌دهد که چگونه مفهوم «قدرت مؤسس» به طور مداوم در برابر مفهوم حاکمیت قرار گرفته یا با آن خلط شده و تأکید دارد که این دو متمایزند؛ حاکمیت بیشتر به استمرار اقتدار اشاره دارد. درحالی‌که قدرت مؤسس به لحظه آغازین، خلاقانه و بنیادگذار مردم در ایجاد یک نظم حقوقی بازمی‌گردد. این تمایز، به‌ویژه در زمینه پرسش‌های معاصر درباره اصلاح قانون اساسی، همه‌پرسی‌ها و نقش نهادهای نمایندگی اهمیت ویژه‌ای پیدا می‌کند. روبینلی با اتکا بر مطالعات مسوردی دقیق، روایت منسجمی از تحول این مفهوم ارائه می‌دهد. این کتاب به‌خوبی نشان می‌دهد که برداشت‌های متفاوت از «قدرت مؤسس» چگونه به نهادهای متفاوتی انجامیده است؛ از مجامع مردمی و همه‌پرسی‌ها گرفته تا نهادهای نمایندگی و ساختارهای فدرال. اگرچه به اعتقاد برخی منتقدان، تمرکز کتاب بر سنت اروپایی، آن را تا حدی از چشم‌اندازهای غیراروپایی یا پسااستعماری دور می‌سازد و دامنه تحلیلی‌اش را محدود می‌کند. در نهایت «قدرت مؤسس» کتابی است که با دقتی بی‌بدیل مسیر ناهموار یک ایده سیاسی بنیادین را آشکار می‌کند. روبینلی با پیوندادن تاریخ، نظریه و فلسفه سیاسی نشان می‌دهد که چگونه مفهوم «قدرت مؤسس» نه‌تنها میراثی از گذشته است، بلکه امروز نیز در بحث‌های مربوط به اصلاح قانون اساسی، مشروعیت دموکراتیک و نقش مردم در سیاست، مطرح است.



قدرت مؤسس لوچیا روبینلی ترجمه علیرضا میردیده

از پرشیا تا ایران

تصمیم دولت ایران در ملزم‌داشتن بیگانگان به «ایران» خواندن «پرشیا» در دی ماه ۱۳۱۳ یکی از مضامین بحث‌برانگیز دوره پادشاهی رضاشاه است؛ بحثی که بیشتر در خارج از کشور جریان یافت که بنا بر مجموعه‌ای از دلایل تاریخی از دیرباز ایران را به نام پرس و پرشیا می‌شناختند، هرچند که برای ما ایران همیشه ایران بوده است. کاوه بیات در کتابی با عنوان «به نام ایران: ماجرای واداشتن بیگانگان به ایران‌خواندن پرس و پرشیا» که به‌تازگی از سوی انتشارات شیرازه منتشر شده، به این تغییر نام پرداخته است. یکی از مهم‌ترین مشکلات دامن‌گیر این بحث فقدان داده‌های متقن در این موضوع بوده است که راه را بر حدس و گمان‌های بیهوده و در مواردی مغرضانه باز گذاشت. حالا که اسناد و مدارک بیشتری در دسترس قرار گرفته درمورد کم‌وکیف این تصمیم و فرایندی که طی کرد، از جمله مقدمات کار و همچنین بازتاب نه‌چندان مثبتش در مراحل بعد تصویر روشن‌تری به دست می‌آید.



به نام ایران ماجرای واداشتن بیگانگان به ایران‌خواندن پرس و پرشیا کاوه بیات

سرگذشت نفت ایرانی

«نفت ایرانی» با عنوان تفصیلی «نفت، امپراتوی و انقلاب مشروطه در ایران اواخر عصر قاجاری» تألیف لئوناردو داوودی، چندی پیش در انتشارات شیرازه منتشر شد. این کتاب با بهره‌گیری از اسناد نویافته و آرشیوهای عمومی و خصوصی در انگلستان، فرانسه و آمریکا، روایتی از تاریخ نخستین اکتشاف نفت در ایران به دست می‌دهد. داوودی روند توسعه صنعت نفت ایران را با بررسی معامله‌های آشکار و پنهان دولتمردان و سرمایه‌گذاران و کارکناران دولتی و واسطه‌ها، از سراسرآغازها مبهم آن تا تبدیل‌شدن به یکی از بزرگ‌ترین شرکت‌های نفتی دنیا که سهامدار اصلی آن دولت بریتانیا بود، ترسیم می‌کند. در این کتاب مناسبات پیچیده سیاسی و اقتصادی به شیوه‌ای مستند روایت می‌شود: رابطه نیروها در امپراتوری بریتانیا، رابطه نیروهای اقتصادی خارجی و نیروهای سیاسی داخلی ایران، نقش دست‌های قدرتمند پشت پرده، نقش واسطه‌گری، رقابت انگلیس و روسیه بر سر ایران، تحولات نیروی دریایی بریتانیا و تحولات سیاسی ایران در دوران شکل‌گیری و توسعه صنعت نفت ایران ازجمله مواردی است که سرگذشت نفت در ایران را شکل داده است.



نفت ایرانی، امپراتوی و انقلاب مشروطه در ایران اواخر عصر قاجاری لئوناردو داوودی ترجمه محمود مقدس

زنان در تاریخ نوشتار معاصر فارسی کمترین سهم را داشته‌اند و همواره آهسته سخن گفته‌اند. از آنجا که نوشتن از خود، اتوبیوگرافی و بیوگرافی، نوعی پدیدارکردن «خود» محسوب شود و زنان همواره در پرده و پنهان بوده‌اند، ردپایی اندک از آنان در نوشتار اتوبیوگرافیک مانده است. موضوع کتاب «اتوبیوگرافی زنان در ایران معاصر»، بازنشاسی صدای زنان از خلال اندک‌نوشتاری است که آنان با رنج و مبارزهای فرساینده و مدام ثبت کرده‌اند. چهار مقاله این کتاب نخستین بار در کنفرانسی ارائه شد که مرکز مطالعات خاورمیانه دانشگاه هاروارد با عنوان «بیوگرافی و اتوبیوگرافی: پدیدارکردن خود در تاریخ سده نوزدهم و بیستم ایران»، در ششم مه ۱۹۹۸ برگزار کرد.

صداهای مستور

بازنمودن خود در نوشتار، دست‌نیافتنی و شاید امری خیالی باشد. فرزانه میلانی، استاد مطالعات خاورمیانه دانشگاه ویرجینیا، در مقاله «صداهای مستور: اتوبیوگرافی زنان در ایران» به محدودیت‌های ذاتی این‌بازنمودن و روایت اتوبیوگرافیک اشاره می‌کند: «ما می‌توانیم به هر چیزی و هر کسی در میدان دید خود بنگریم، اما هرگز نمی‌توانیم خود را به طور کامل ببینیم. ما در بند انگاره‌ها، پندارها و واژگانیم. بریا ایستاده‌ایم همچون ناظر و منظور، راوی و مروی (روایت‌شونده)، خالق و مخلوق. گذر زمان همواره بر جانمان ردی به جا می‌گذارد. اتوبیوگرافی نویس چون نُن‌کیشوت وظیفه دارد چیزهایی را که آشتی‌ناپذیرند با هم سازش دهد». از دید میلانی، زائر اتوبیوگرافی بیش از هر فرم ادبی دیگر ادعای مطابقت نویسنده و نوشته را دارد. اما در هر صورت اتوبیوگرافی تلاشی برای بازنمایی خود از رهگذر نوشتن است. با اینکه این فرم ادبی در آثار مدرن غربی طرفدار بسیاری دارد و ایرانیان در صدوپنجاه سال اخیر به سنت‌های ادبی غرب علاقه نشان دادند، به اتوبیوگرافی نویسی پشت کرده‌اند. میلانی معتقد است «مذمت اهتمام به خویشتن» علت این روی‌گرانی است. زیرا اتوبیوگرافی بازتابی ویژه از خود و فرصتی برای اندیشیدن به خود است. البته ادبیات فارسی به این سبک گفتمان «تعریف و تمجید از خود و یاد در آستین خویش کردن» میدان می‌دهد. میلانی سنّت «تخلص» را نمونه‌ای از خودستایی شاعر می‌خواند، اما معتقد است که به‌رغم این سنت‌ها، «ایرانیان نمی‌پسندند صریح و بی‌پرده، بی‌قیدوشرط و دور از هر آداب و ترتیبی، از خود برای همه بگویند. آنان این نحو از سخن‌پردازی را از رواج انداخته‌اند.» میلانی کمرنگ‌بودن این فرم ادبی را با بسط منطقی فرهنگی مرتبط می‌داند که جذابی

بیان امر درونی و بیرونی، امر خصوصی و عمومی را ایجاد می‌کند. در واکاوی دلایل این امر، میلانی همچنین نوعی سلوک را ردیابی می‌کند که با درجات و انواع مختلف سانسور (چه بیرونی و چه درونی) شکل گرفته است. «کوتاه‌سخن آنکه حضور کمرنگ اتوبیوگرافی در ادبیات فارسی را می‌توان از مظاهر نیروهای زورمندی دانست که به فرودیت‌زدایی، انقیاد و مهارکردن کمر بسته‌اند». اما وضعیت اتوبیوگرافی نویسی «زنان» در ایران به‌مراتب وخیم‌تر است: «در همان بازاری که اتوبیوگرافی متاعی است آشکارا کم‌ارزش و بی‌خواهوا، زنانی که اگر نگویم وسواس‌گونه دست‌کم عامدانه دور نگه داشته شده‌اند رابطه محدودتری با بازنمایی عمومی دارند». مصداق بارز این

مدعا، نارضایتی فروغ فرخزاد از صداهای خفه‌شده زنان است: «من می‌خواستم یک زن یعنی یک بشر باشم. من می‌خواستم بگویم که من هم حق نفس‌کشیدن و فریادزدن دارم و دیگران می‌خواستند فریادهای مرا بر لبانم و نسقم را در سینهام خفه و خاموش کنند». فرخزاد بار دیگر در «شعری برای تو» از دفتر «عصیان» این نارضایتی را تکرار می‌کند: «آن داغ ننگ‌خورده که می‌خندید/ بر طعنه‌های بیّه‌ده من بودم/ گفتم که بانک هستی خود باشم/ اما دریغ و درد که زن بودم». میلانی در سرتاسر مقاله خود، وضعیت «خودبازنمایی متنی» زنان را با بازنمایی فرهنگی هم‌بسته می‌داند: «به نظر نمی‌رسد عرصه چنین فرهنگی بستر مناسبتی باشد برای اتوبیوگرافی زانه؛ زائری که در آن بیشترین یادکرد از جزئیات زندگی خصوصی در سپهر عمومی رخ می‌دهد». میلانی به رمان «سوشون» سیمین دانشور نیز ارجاع می‌دهد و مشخصیت «خانم فتوحی» را به‌عنوان ضدقهرمان داستان مشخ می‌داند. در تفسیر نجم‌آبادی، زنان متعارف زنان تخطی می‌کند و خواستار دیده‌شدن و شنیده‌شدن است. «او می‌خواهد به خود، بدن ببخشد و البته در نهایت صدا داشتن به جنونش می‌انجامد… او را به آسایشگاه روانی می‌اندازند؛ جایی که هم بدن و هم قلمش سرهم‌فهر، سانسور و سرکوب می‌شود. خودنمایی به‌عنوان ضدپدنگری و آواز به سکوت می‌انجامد.» بسیاری از نویسندگان زن به‌رغم بدنامی و دشواری‌های پیش‌رو، خود را در آثارشان نمایان ساختند و حقایق اتوبیوگرافیک و تجربیات شخصی‌شان را نوشتند. «آنها حاضر نشدند از شخصیت‌پردازی کلیشه‌ای سنتی بیروی و بر این اساس صدای نویسنده را خفه کنند». میلانی معتقد است این نویسندگان فاصله روان‌شناختی تجویزنده اجتماعی را زیر پا گذاشتند و به این ترتیب، زنان خواننده را به فراسوی دیوارها و به حیطه خصوصی راه دادند. آنان عامدانه کوشیدند امر شخصی را با امر جمعی و امر خصوصی را با

مروری بر کتاب «اتوبیوگرافی زنان در ایران معاصر»، به مناسبت روز جهانی زن

رونمایی از فردیت شخصی



شیمابهرمند

امر عمومی در هم تنیده، از شیوه‌های بیان متعارف امتناع کند.

صدایی متفاوت از دل تاریخ

خاطرات تاج‌السلطنه در مطالعات زنان در اوایل قرن بیستم ایران جایگه مهمی دارد. ازاین‌رو افسانه نجم‌آبادی، استاد دپارتمان مطالعات زنان دانشگاه هاروارد، در مقاله «صدایی متفاوت: تاج‌السلطنه» از موقعیت اجتماعی زنان از اواسط قرن نوزدهم می‌نویسد که از خواست و امکان تفسیر حکایت دارد. «در این دوره در ایران نیز، مانند سایر مناطق خاورمیانه تغییر جو اندیشه‌های سیاسی و دغدغه‌های اجتماعی برای نخستین بار این مسئله را پیش کشید که چگونه زنان -نیمی از جمعیت- در جامعه جدیدی که شکل‌گیری‌اش پیش‌بینی می‌شد نقش آفرینند؟». نجم‌آبادی خاطرات تاج‌السلطنه را نخستین اثر بلند در زمینه نوشتار جدید زنان می‌خواند که حدود سال ۱۹۱۴ (۱۲۹۲) نوشته شد. زمانی که او نزدیک به ۳۰ سال داشت. از دید این پژوهشگر، ماهیت اتوبیوگرافیک این خاطرات، از آن منبغی ارزشمند برای مطالعه شکل‌گیری انگاره‌های یک زن و تفاوت این ایده‌ها با ایده‌های مسلط ساخته، و تنش‌های ذاتی شکستن مرزهای اجتماعی و اخلاقی را برملا می‌سازد. نجم‌آبادی این اثر را در نوع خود نادر می‌شمارد؛ چراکه به‌عنوان یک اتوبیوگرافی شناخته می‌شود نه تاریخ اجتماعی. به عبارت دیگر، این خاطرات



«از معدود نوشته‌های فارسی است که نویسنده برای بحث درباره زندگی خود چنین ارزشی قائل است». از شواهد برمی‌آید که تاج‌السلطنه روایتی تقلید از رمان اروپایی داشته و خودش این تمایل را چنین توصیف می‌کند: «خیلی میل داشتم مانند ویکتور هوگو یا مسیو روسو مصنف قابلی باشم و این تاریخ را فوق‌العاده شیرین و مطبوع بنویسم. اما افسوس که جز به‌استقار و خیلی ساده نمی‌توانم نوشت.»

با این وصف، تاج‌السلطنه مانند یک داستان‌نویس به توصیف شخصیت‌ها پرداخته و به موقعیت‌های اجتماعی توجه دارد و حتی در برخی موارد برای تحلیل تناقضات خود، به تفسیرهای عقلانی و روان‌شناختی روی می‌آورد. نجم‌آبادی به زمینه و زمانه‌ای که تاج‌السلطنه در آن زیست و از آن نوشت نیز اشاره می‌کند: دورانی که برخی از زنان ایرانی از جنبش‌های حق رای در اروپا و آمریکا و نیز از اصلاحاتی که در امپراتوری عثمانی در مورد زنان انجام شده بود، آگاهی یافتند. در تفسیر نجم‌آبادی، زنان در ایران آن روزگار، با یک فرایند متناقض روبه‌رو بودند: شکستن مرزا و در عین حال پذیرفتن شادمانه مجموعه‌ای دیگر از بایدها و نبایدها که از بیرون تعیین شده بود و اکثر زنان به این واقعیت تن داده بودند. «صدای تاج‌السلطنه آن‌طورکه از خاطراتش به گوش می‌رسد، صدای زنی رانده



و پشیمان است اما هنوز توبه نکرده. وی بارها و بارها بر درستی انگاره‌های جدیدش تأکید می‌کند. در پایان ابراز پشیمانی می‌کند، اما هیچ‌جا از اعتقاداتش به‌عنوان اشتباه اخلاقی یاد نمی‌کند… تاج‌السلطنه با صراحتی تلخ ادعای می‌کند که باورهای تازه و انتخاب‌های جدید زندگی‌اش به او آسیب رساندند، ولی در سراسر متن صدای شورش و خشم او همچنان غالب است.»

تنها صداست که می‌ماند

شمار اندک بیوگرافی شخصیت‌های ادبی، موضوع مقاله مایکل کریگ هیلمن، استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تگزاس است. او باور دارد به‌رغم شیفتگی فراوان مخاطبان ایرانی به صادق هدایت تا چهل سال پس از مرگش متنی بیوگرافیک از او نوشته نشده است. همین نکته پس از حافظ» نیز صادق است و همچنین درمورد شاعران مطرح دیگری مانند احمد شاملو و اخوان‌ثالث. هیلمن به آثار بیوگرافیک ده‌ها زن مطرح ایرانی اشاره می‌کند ازجمله مهشید امیرشاهی، سیمین بهبهانی، سیمین دانشور، پروین اعتصامی، کلی ترقی و فروغ فرخزاد، و معتقد است فرخزاد مشهورترین آنان و تنها زنی است که زندگی خود را در هنرش به‌گونه‌ای بازتاب داده که شاید بتوان هنر او را اتوبیوگرافیک تلقی کرد. «فرخزاد همواره بین زندگی و شعرهایش پیوند خاصی قائل بود که نشان می‌دهد سررده‌های او ویژگی‌های یک اتوبیوگرافی را داراست». این شاعر که به‌گفته خودش، شعر و هنر را تمام زندگی‌اش می‌دانست، بخش عمده‌ای از زندگی خود را صرف شعرش کرد. فرخزاد در سال ۱۳۴۳ به‌صراحت ازاهمیت شعر و نسبت آن با زندگی‌اش گفت: «حالا شعر برای من یک مسئله جدی است. مسئولیتی است که در مقابل وجود خودم احساس می‌کنم. یک جور جوابیه که باید به زندگی خودم بدهم». فرخزاد از دید هیلمن، خاطرات روزانه و شعر غنایی، اتوبیوگرافی و شعر را در هم می‌آمیزد. خود فروغ نیز مدعی شده برای او شعر به‌مثابه آیینه است. خوانندگان شعر او نیز نظرات و تأملات شخصی‌اش را «حقیقت ناب اتوبیوگرافیک» تعبیر کرده‌اند. با این حال، هیلمن تأکید می‌کند که نگرش فرخزاد به زندگی شخصی‌اش را باید از نگرش او به پرسونای خودش در شعرش متمایز کرد. «شخصیت او قطعاً نقاب بر چهره دارد، اما نقابی تقریباً منحصربه‌فرد در میان ادیبان ایرانی که سوبیه اتوبیوگرافیک را در اشعار او و زاویه دید متفاوتش را همچون یک روشنفکر برجسته می‌کنند». هیلمن، فروغ فرخزاد را در واکاوی اتوبیوگرافیک چهره‌ای ممتاز می‌داند: شاعری که «فردیت دراماتیک و چالش‌برانگیز را به صحنه ادبیات ایران آورد» و «از فردیت شخصی در پهنه ایران» رونمایی کرد.

حافظه اتوبیوگرافیک ایرانیان

«در تاریخ نوشتار ادبی فارسی، زنان همیشه آهسته سخن گفته‌اند و ادبیات دنیای مردان بوده است… در موارد معدودی که زنان ایرانی در اتوبیوگرافی یا دیگر انواع نوشتار از خود سخن گفته‌اند بی‌گمان صدایی که از آنان به گوش می‌رسد صدایی خفه است». ویلیام ل. هاناوی، استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پنسیلوانیا، در مقاله آخر این کتاب مختصر و جذاب، با عنوان «صداهای خفه: زندگی و آثار زنان ایرانی» به خاطرات شاه‌دخت قاجاری، تاج‌السلطنه اشاره می‌کند که استثنایی در اتوبیوگرافی نویسی تاریخ معاصر است. او در میان زنان نویسنده ایرانی، فروغ فرخزاد را تا اندازه‌ای متفاوت می‌داند و معتقد است شاید بتوان او را به دلیل «تمایل به آشکارا مدرن‌ز از احساسات درونی‌اش» یک مدرنیست خواند. اما از نظر این محقق، با اینکه می‌توان برخی نگرش‌ها و اظهارات اشعار فروغ را به داده‌هایی از زندگی‌اش ربط داد، این امر از حد یک تداعی، اشاره یا استنباط فراتر نمی‌رود و درواقع بر اساس شعرهای او نمی‌توان به بازسازی زندگی‌اش دست زد. «شعر فرخزاد فاقد روایتی است که بتواند به واقعیات برانگیزه‌ای که در آن نمایان می‌شود معنا دهد و این از موانع اساسی برای درنظرگرفتن شعر او به‌عنوان یک اتوبیوگرافی است». چه آنکه از دید هاناوی، به کمک «روایت» است که حقایق یا تجربیات سامان پیدا می‌کند و در هر بازنمایی از واقعیت معنا می‌یابند. نکته مهم اینجاست که سنت‌های روایی یک فرهنگ شیوه تاریخ‌نگاری، بیوگرافی نویسی و اتوبیوگرافی نویسی را در آن فرهنگ شکل می‌دهد. این پژوهشگر با این دیدگاه که می‌توان آثار فروغ را اتوبیوگرافیک خواند، مخالف است و با تأکید بر بحث «روایت»، معتقد است شعر فرخزاد خالق زمینه‌ای نیست که بتوان تمام روایت‌های فردی را در آن جای داد و درنتیجه به آن معنا بخشید. البته می‌توان خرده‌روایت‌های زندگی‌اش را از دل سروده‌هایش بیرون کشید، اما این روند چیزی غیر از اتوبیوگرافی است. با این حال، فروغ فرخزاد شاعری است که در تمام مقالات این کتاب به‌عنوان زنی که نقاب از چهره کنار زده و صاحب صدایی مستقل و معترض شده، شناخته می‌شود.

شرق زنانه

عطف

مروری بر کتاب «پایانی که آغاز من است» صدای پای تاریخ

شرق: «همه‌چیز تاریخ است. همه‌چیز را باید در بستر تاریخی آن مشاهده کرد و باید بگویم هرگاه که تاریخ به زایش مهمی می‌رسید، آن را حس می‌کردم. در تمام دوران کار ژورنالیستی‌ام صدای پای تاریخ را به‌وضوح می‌شنیدم». تیتسیانو ترستانی، خبرنگار ایتالیایی اسپیکل، در تمام بزرگه‌های تاریخی عصر خود مانند شادعی عینی حاضر می‌شد و می‌کوشید جانب درست دورانش را بسنجد و گزارش دهد. کتاب «پایانی که آغاز من است: واپسین گفت‌وگو و آخرین نگاه به گذشته» گفت‌وگوی او با پسرش است درباره هر آنچه در عمر شصت‌وچندساله‌اش در نقاط مختلف جهان دید و درک کرد. ترستانی در این گفت‌وگوها زندگی خود را نه به‌عنوان مجموعه‌ای از اتفاقات، بلکه به‌مثابه سفری معنوی مورد بازخوانی قرار می‌دهد. سفری از جنگ‌ها، انقلاب‌ها و سفرهای روزنامه‌نگارانه تا مواجهه با مرگ و جست‌وجوی درونی برای صلح. او از سال‌ها حضورش در آسیا سخن می‌گوید، از هند و چین و ویتنام، از تأثیر فرهنگ‌های شرقی بر نگاهش به جهان، و از اینکه چگونه در میان آشوب سیاست و خشونت، به حقیقتی ساده رسیده است: «آرامش واقعی تنها در پذیرش ناپایداری زندگی است». زاویه دید ترستانی به جنگ‌ها و انقلاب‌ها و اتفاقات فرهنگی، عمدتاً در آسیا، زاویه‌ای به دور از سیاست و منش معمول ژورنالیستی است. او جزئیات و کلیات را به موازات هم مشاهده می‌کند و طریق دیدن تاریخ را به میدانی دیگر می‌برد. ترستانی معتقد است: «کسی که حوادث روز را در بستر تاریخی آن دنبال نکند، از هیچ‌چیز سر در نمی‌آورد… کسی که تاریخ را نفهمد، روزگار خودش را هم درک نخواهد کرد. روزنامه‌نگاری که وقایع روز را توصیف می‌کند، اگر در همان محدوده بماند، مانند کسی است که جهان را از پشت میکروسکوپ می‌بیند، درحالی‌که تو برای دیدن دوردست‌ها به تلسکوپ نیاز داری». چنان‌که در پشت جلد کتاب آمده است «در دل این روایت‌ها، مفاهیمی چون آزادی، رهایی از ترس، و بازگشت به طبیعت جایگاهی محوری دارند. ترستانی باور دارد که انسان مدرن، در میان شتاب تکنولوژی و مصرف، از خویشتن خویش دور شده است». تیتسیانو در بخشی از کتاب به پسرش فولکو می‌گوید: «بخش بزرگی از کار من مطالعه بود، مخصوصاً مطالعه تاریخ. نگاهی به کتابخانه‌ام بینداز و ببین چه کتاب‌هایی دارم. تعداد زیادی از آنها به تاریخ هندوچین و استعمار اختصاص دارند. همه‌چیز حول همان محور می‌گنشت. بخشی از آنها را در سفرها همراه داشتم و می‌خواندم. بخشی دیگر در خانه بودند و بین دو سفر می‌خواندم و خودم را برای موضوع مربوطه آماده می‌کردم. من ارزش زیادی برای مدرسه روزنامه‌نگاری قائل نیستم. آنجا فقط تکنیک نوشتن را یاد می‌دهند اما نمی‌توانند از تو یک روزنامه‌نگار بسازند. چیزهایی کلی درباره تاریخ و جغرافی و اقتصاد را در اختیارت می‌گذارند. در نهایت خودت هستی که باید از خودت چیزی بسازی». ترستانی در ۶۵سالگی به سرطانی وخیم دچار شد و تصمیم گرفت در ماه‌های پایانی عمرش، یافته‌های زندگی‌اش را برای فرزندش بگوید. او این فرصت را داشت که به رویکردی فلسفی عصر خود نظری بیندازد و به ریشه‌یابی بسیاری از مضامینی بپردازد که قرن بیست‌ویکم و انسان امروز با آن روبه‌روست. تیتسیانو زندگی خود را سرشار از ماجراهای عجیب می‌خواند و حکایاتی که نباید همواره از منظر اخلاقی یا سیاست به آنها نگریست، بلکه «همین که زندگی بودند و ماجراهای با خود داشتند، برای خود خوب‌اند».



پایانی که آغاز من است واپسین گفت‌وگو و آخرین نگاه به گذشته تیتسیانو ترستانی ترجمه عطا کیلانی نشر نی